

تبارشناسی مسایل خلیج فارس

● فاطمه امیری پری
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خلیج فارس

خلیج فارس از جمله مناطق مهم و استراتژیک جهان به‌شمار می‌آید. این منطقه به دلیل موقعیت خاص خود از اهمیت ویژه‌ای در مسائل منطقه و جهان برخوردار است. این موقعیت استراتژیک موجب جلب توجه نیروهای فرامنطقه‌ای به آن شده است. به دلیل این اهمیت متون بسیاری به زبان‌های فارسی و انگلیسی در خصوص آن به نگارش درآمده است. این متون تلاش دارند تا فهم مناسب‌تری از مشکلات و مسائل منطقه ارائه و هر یک از منظرهای خاص یا موضوعی ویژه به مسائل منطقه اشاره کنند. بخش عمده‌ای از این مباحث متأثر از مباحث واقع‌گرایی یا نواقع‌گرایی، نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل و نظریه‌های لیبرالی است. لذا عمده تلاش‌های فکری پیرامون منطقه خلیج فارس در چارچوب این نظریه‌های رایج، چشم‌انداز روشنی را برای سامان منطقه تصویر نمی‌کند و از سوی دیگر مسائل و مشکلات چند وجهی منطقه، علایق متفکران رویکردهای جدید انتقادی در روابط بین‌الملل را برای بررسی تحولات منطقه برنمی‌انگیزند. کتاب سیاست‌های بین‌المللی در خلیج فارس (تبارشناسی فرهنگی)، نوشته ارشین ادیب مقدم، چاپ انتشارات شیرازه از جمله کتب تازه انتشار یافته در ارتباط با موضوع خلیج فارس است که نگاهی تازه به موضوع خلیج فارس دارد.

ارشین ادیب مقدم نویسنده کتاب‌های سیاست بین‌المللی در خلیج فارس: تبارشناسی فرهنگی، ایران در جهان سیاست: مسئله جمهوری اسلامی و نگاه فراتاریخی برخورد تمدن‌هاست. او مفسر ثابت شبکه‌های خبری ملی و بین‌المللی و روزنامه‌هاست و درباره ایران، آسیای غربی و موضوعاتی دیگر در دلی استار بیروت، گاردین لندن، مطلب می‌نویسد. همچنین مقاله‌نویس ستون ماهانه بنیاد دموکراسی سالم در مادرید است که به اسپانیایی منتشر می‌شود و در سراسر آمریکای لاتین در دسترس است. ادیب مقدم آموزش دانشگاهی‌اش را در دانشگاه‌های هامبورگ، آمریکا (واشنگتن دی.سی) و کمبریج گذراند. او اولین فردی است که بورس دکتری جروس در سنت ادموند هال دانشگاه آکسفورد را از آن خود کرد و همچنین به عنوان عضو افتخاری انجمن اعتماد اروپایی کمبریج انتخاب



- سیاست بین‌المللی در خلیج فارس (تبارشناسی فرهنگی)
- نویسنده: ارشین ادیب مقدم، مترجم: داود غرایق زندی
- تهران: نشر شیرازه، چاپ اول ۱۳۸۸، ۳۷۲ صفحه

دوره زمانی مطالعه کتاب از ۱۹۷۱ به بعد، بیش از سه دهه و نیم را شامل می‌شود که از پر فراز و نشیب‌ترین دوران تحولات منطقه نظیر انقلاب، اختلافات داخلی، جنگ بین دولت‌ها، شورش‌های فراملی و استقلال تقریباً باقی مانده کشورهای منطقه بوده است

تبارشناسی خلیج فارس

ثابت دارند کنار زند. ویژگی دیگر شناخت شناسانه است. ویژگی شناختاری کتاب این است که مشکلات و مسائل خلیج فارس ساختگی و مصنوع دست رهبران و نخبگان منطقه است و نه یک حقیقت طبیعی و مقدر. برای این که تبارشناسی فرهنگی وارد حوزه مطالعات راهبردی شود نیازمند تأکید بر بحث آناژسی و جنگ است. اما آناژسی موجود، در حوزه تنوع هویت‌ها و فرهنگ‌ها و رقابت میان آنهاست نه فقدان اقتداری برتر از ملت - دولت‌های منطقه. آناژسی در بستر فرهنگی شکل می‌گیرد که سازه‌های متفاوتی از هویت‌ها، حضور، رقابت در مواقعی با یکدیگر برخورد دارند.

در نهایت ویژگی آخر بحث وجه اثباتی تبارشناسی فرهنگی است. دلیل اهمیت این رویکرد، انتقادی بودن بحث در واکنش به سه جریان است. الف) واکنش به نظریه‌های نواقع‌گرایان که بر آناژسی همیشگی، معماهای امنیتی و موازنه قوای منطقه‌ای، دوقطبی بودن و دیگر متغیرهای مادی تأکید دارند. ب) در مقابل نظریه‌های متأثر از مارکسیسم که بر نظریه‌های وابستگی و ایدئولوژی تأکید دارند. ج) در مقابل سنت‌های لیبرالی که به الگوهای متغیر سیاست داخلی، افکار عمومی، گروه‌های همسو در تنش نهادها می‌پردازد. نویسنده این رویکردها را برای بررسی منطقه خلیج فارس کافی نمی‌داند. تأکید کتاب بر آناژسی در تناظر / تقابل با نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی است. آناژسی مورد نظر واقع‌گرایان جنگ افروزی را به‌عنوان یک وظیفه ملی یا مذهبی تسهیل می‌سازد در صورتی که نویسنده معتقد است خشونت ویژگی همیشگی در هیچ منطقه‌ای نخواهد بود و ساختارهای دشمنی و رقابت شکل تقدیرگرایانه، طبیعی، و گریزناپذیر منطقه خلیج فارس نیست. نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی به دنبال توجیه این نکته هستند که هنجارهای جماعتی و پیشامدرن، وضعیت ژئواستراتژیک و تشنگی مفرط غربی‌ها به منابع وسیع نفت و گاز دور تسلسل‌وار خشونت در منطقه را پدید می‌آورد، اما در واقع آناژسی تولید بشری ملت - دولت‌ها و به‌طور مشخص تر دست‌پرورده نخبگان منطقه خلیج فارس است. بنابراین تبارشناسی فرهنگی کتاب به شالوده‌سکنی هستی‌های موجود نظری و عملی در روابط بین‌الملل و مسائل منطقه خلیج فارس نظر دارد. تبارشناسی فرهنگی آناژسی بر پرده برداشتن از عمل‌گرایی موجود در منطقه خلیج فارس و خودمختاری نسبی ذهنی کارگزاران منطقه نظر دارد و به نوعی به جای تطابق با شرایط

شد. از سپتامبر ۲۰۰۷ ادیب مقدم به عنوان استادیار در رشته سیاست بین‌المللی خاورمیانه در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقای دانشگاه لندن برگزیده شد.

کتاب او دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را متفاوت از آثار رایج در این زمینه کرده است. این ویژگی‌ها به نقد رهیافت‌های رایج، به مطالعه مباحث امنیتی منطقه خلیج فارس از یک سو و طرح رویکرد و دیدگاه‌های جدید در مورد منطقه از سوی دیگر حتی فراتر از نظریات انتقادی با رویکرد فرهنگی باز می‌گردد. ویژگی مهم کتاب آن است که نویسنده ضمن آن که با رویکردهای فرهنگی به مسائل خلیج فارس می‌پردازد، این مطالعه را به حوزه راهبردها نیز منتقل می‌کند. به عبارت دیگر نویسنده با تأکید بر بحث ستیز و آناژسی در خلیج فارس هر دو حوزه فرهنگی و راهبردی ستیز و آناژسی را به هم پیوند می‌زند تا هم نهادی از مطالعه انتقادی فرهنگ با تحلیل تجربی کشمکش در خلیج فارس پدید آورد. بر این اساس کتاب به دنبال جایگزینی نظری جدید نیست بلکه ضمن انتقاد به رویکردهای رایج در صدد طرح بحثی مکمل در مطالعات حوزه خلیج فارس است. این مطالعه بیش از آن که در حوزه علی و پوزیتیویستی قرار گیرد، نگاه تفهیمی به مباحث خلیج فارس دارد.

دوره زمانی مطالعه کتاب از ۱۹۷۱ به بعد بیش از سه دهه و نیم را شامل می‌شود که از پر فراز و نشیب‌ترین دوران تحولات منطقه نظیر انقلاب، اختلافات داخلی، جنگ بین دولت‌ها، شورش‌های فراملی و استقلال تقریباً باقی مانده کشورهای منطقه بوده است. نکته دوم آن که این تحلیل به زعم نویسنده می‌تواند خاورمیانه را شامل شود ولی در بدو امر برای تجدید حوزه بررسی در منطقه خلیج فارس تمرکز دارد.

در آغاز کتاب بحثی با عنوان چستی تبارشناسی فرهنگی آناژسی آورده شده است که به توضیح کوتاهی در مورد تبارشناسی و آناژسی از نظر نویسنده کتاب می‌پردازد. تبارشناسی مورد نظر کتاب به نوعی همان رویکرد باستان‌شناسانه فوکو است بنابراین رویکردی انتقادی به مسائل پیرامونی دارد. تبارشناسی صرفاً مطالعه تاریخی پدیده‌ها نیست بلکه به نوعی بررسی ریشه‌های تاریخی و فرهنگی هویت‌ها، ایدئولوژی‌ها و هنجارهای منطقه است. ویژگی ابتدایی تبارشناسی، شالوده‌شناسی گفتمان‌ها و ساختارهای موجود در مطالعه خلیج فارس است. در حقیقت تبارشناسی تلاش دارد چتر واقعیاتی که را که ظاهری همانند واقعیات

جاری بر تغییر آن اشاره و تأکید دارد. بنابراین قصد کتاب با این رویکرد فراتر رفتن از زمینه‌ها و بسترهای موجود مورد بررسی در منطقه و طرح چارچوب‌های ذهنی و تفسیری بازیگران کلیدی منطقه خلیج فارس است. نویسنده در کتاب خود معتقد است که در دوره مورد نظر او چند گرایش، سیاست و هویت خاص منطقه را به چالش و آناژسی کشانده است. بحث ناسیونالیسم ایرانی پیش از انقلاب ایران، انقلابی‌گری شیعی پس از انقلاب اسلامی، بحث اتحاد عربی مبتنی بر باورهای بعثی در عراق زمان صدام حسین، باورهای اسلامی سنی گروه القاعده و حضور غیرمشروع آمریکا در عراق. او معتقد است ساختارهای نهادی و مفهومی جوامع خلیج فارس به گونه‌ای بود که نخبگان کشورهای منطقه با ایجاد فرهنگ رقیب منطقه‌ای و علی‌رغم فرآیندهای گذر از پسا استعمارگرایی همچنان در بستر استعمارگرایی به دگرسازی مشغول بودند. اما به واسطه چالش‌های هویتی و جماعتی کشورها و به واسطه فشارهای ساختاری عوامل فرهنگی جامعه بین‌المللی معاصر باعث پذیرش دو اصل مهم حاکمیت و مشروعیت در منطقه شد و آرامش نسبی اولیه‌ای در منطقه فراهم کرد. پس مقررات رایج بین‌المللی و هنجارهای مستقر جهانی متأثر از ملت - دولت‌ها باعث اجتماعی شدن واحدهای مبتنی بر هویت خاص می‌شود و بازیگران منطقه را به عوامل عقلانی شده تبدیل می‌کند و باعث برهم ریختگی بیشتر نظام بین‌المللی می‌شود.

نویسنده کتاب خود را به پنج فصل تقسیم کرده و هر فصل نیز به بخش‌هایی در ارتباط با موضوع تقسیم شده است. همچنین نویسنده در آغاز هر فصل مقدمه‌ای در ارتباط با موضوع فصل بیان می‌دارد.

فصل اول: مطالعه کشمکش در خلیج فارس: درآمدی شناخت شناسانه

نویسنده در این فصل به تحلیل مسئله آناژسی و جنگ در خلیج فارس می‌پردازد و معتقد است آناژسی صرفاً چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند و تنها به مثابه امر دست‌ساز بشری و بالاتر از آن محصول ملت - دولت‌هاست. او معتقد است در عمل بین‌المللی آناژسی مفهومی بسیار قوی برای مشروعیت خشونت و حتی تجاوز است. جنگ در خلیج فارس حقایق طبیعی نیست بلکه محصولات کنونی بشری است. همچنین از موضوع فرهنگ سخن به میان می‌آورد و عنوان می‌کند که او فرهنگ را همچون یک پدیده دیالکتیکی می‌داند و اساساً معتقد است فرهنگ

بستری است که می‌توان برخی چیزها را به وضوح یا به‌طور کامل توصیف کرد و ابداعات فرهنگی دست‌ساخته‌های بشری هستند و شأن عینی آن‌ها از کنش بشری جدا نیست. از این‌رو در بحث او فهم فرهنگ به مثابه محصول اجتماعی کنونی برداشت را در مورد تبارشناسی آناژسی در خلیج فارس تکمیل می‌کند. از نظر او تبارشناسی فرهنگی آناژسی سرایت ارزش‌ها و باورهای سازنده ماهیت اختلافی روابط بین دولتی میان دولت‌های ساحلی سراسر منطقه خلیج فارس را واکاوی می‌کند. از این‌رو این رهیافت نمی‌پذیرد که خشونت جزء جدایی‌ناپذیر نظام منطقه‌ای باشد. همچنین تبارشناسی فرهنگی آناژسی بیش از هر چیز بر تأثیر سیاست خاص هویت بر سیاست‌های خارجی تأکید دارد و این که چرا دولت‌های منطقه به هویت‌های خاص دولتی رجوع کرده که به معنی طرد روابط جماعتی است.

فصل دوم: خلیج فارس در میانه استقلال و انقلاب: دگرگونی‌های مفهومی و پیامدهای منطقه‌ای

در این فصل نویسنده به دوره زمانی قبل و بعد از انقلاب ایران می‌پردازد. ایشان معتقدند در دوره ثابت بین این سال‌ها فرصت آناژسی خودیارانه هیچ‌گاه تا پیروزی انقلاب اسلامی بر خلیج فارس سایه نیفتد. به زعم نویسنده ساختارهای کشمکش پیش از آن نیز وجود داشت و در فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم ریشه عمیقی داشت اما قواعد و نهادهای اولیه نظام منطقه‌ای در دهه ۱۹۷۰ برای تعادل بخشیدن به جامعه ضعیف منطقه‌ای به اندازه کافی قوی بود و بر روی تجارب خیال‌یافانه پرده می‌کشید. مادامی که هویت نقشی ایران و عربستان سعودی (سیاست دو ستونی) به صورت حافظان امنیت منطقه‌ای مکمل هم بودند و از نظر بین‌المللی نیز موجه و مشروع بود، مداخلات ابرقدرتی امکان‌پذیر نبود و دولت‌های ناراضی مانند عراق مجبور بودند که خواست‌هایشان را با وضع موجود فرهنگی همسو کنند. در این دوره دولت پهلوی معماری امنیتی را در میان دولت‌های حاشیه‌ای و غیرپارسی به خاطر اصرار بر هویت دولتی خاص و افراطی ایران‌گرایانه حادث می‌کرد، ایران‌گرایی که از منظر عربی ستیزه‌جویانه می‌نمود و فعالیت‌های ایران برای باز پس‌گیری جزایر این تصور را قوت می‌بخشید که نقش ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه می‌تواند به ایرانی‌سازی تهاجمی در خلیج فارس منجر شود. دولت‌های خلیج فارس

کتاب دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را متفاوت از آثار رایج در این زمینه کرده است. این ویژگی‌ها نقد رهیافت‌های رایج، مطالعه مباحث امنیتی منطقه خلیج فارس، طرح رویکرد و دیدگاه‌های جدید در مورد منطقه، فراتر از نظریات انتقادی با رویکرد فرهنگی است



نقشه خلیج فارس

مفاهیم عمدتاً آلمانی و فرانسوی ملی‌گرایی به‌عنوان اندیشه غیر دینی و رخدادی امروزی در غرب آسیا افسانه‌ای پدید آورد که روابط اعراب و ایران همیشه ستیزه‌جویانه بماند و نتواند از فرصت تکمیل همکاری‌های امنیتی در طول دهه‌های قبل بهره‌مند شود اما علی‌رغم تقسیمات پدید آمده بر اساس روایت‌های خاص، هویت دولتی جامعه منطقه‌ای برای اعتدال بخشی به اندازه کافی قوی بود.

با انقلاب اسلامی ایران فاکتورهای نظام دوستونی تحت تأثیر فرهنگ سازش‌ناپذیر دولت اسلامی قرار گرفت و نظام از پیش موجود در خلیج فارس مورد پذیرش قرار نگرفت و نقش ایران از ژاندارم وضع موجود به قدرت تجدید نظر تغییر یافت. با پذیرش این نقش و با وجود دو قدرت تجدید نظر طلب ایران و عراق و فقدان نظم امنیتی منطقه، برخورد و کشمکش طبیعی می‌نمود. با تغییر رژیم، انقلاب به دنبال صدور اندیشه انقلابی بود بنابراین اتکا به دعوت و تبلیغ جایگزین ویژگی نظام سلطنت

در این زمان قلمروهای هویتی برای ساخت محیط خارجی خود ابداع کردند. در این دروه ملی‌گرایان ایرانی پیوند با غرب را نزدیک‌تر از پیوند با اعراب می‌دیدند و آن‌را در پیوند با مقولات نژاد آریایی و زبان هند و اروپایی تفسیر می‌کردند و به نوعی هم ذات‌پنداری با غرب داشتند و از این‌رو غیر را اعراب می‌دانستند نه دنیای غرب.

در کنار ملی‌گرایان ایرانی، ملی‌گرایان عرب نیز بودند که آراء آن‌ها توسط نظریات ابن‌خلدون و ساطع حصری مطرح و توسط میشل عفلق در حزب بعث نهادینه شد. آن‌ها دو با تأکید بر برتری زبان به‌عنوان منبع هویت سیاسی مشترک اتحاد عربی نه تنها دولت را از ملت جدا کردند بلکه عربی بودن اسلام را مورد تأکید قراردادند. پدیده مدرن‌گفتمان ملی‌گرایی در ایران و عراق منبعی برای بسیج حمایت‌های مردمی و نماد مشروعیت رژیم‌های اقتدارگرا در قدرت بود ولی هر دو بافت ملی‌گرایی در خدمت اهداف سیاسی خاص عمل می‌کرد. او معتقد است ترجمان

با انقلاب اسلامی ایران فاکتورهای نظام دوستونی تحت تأثیر فرهنگ سازش‌ناپذیر دولت اسلامی قرار گرفت و نظام از پیش موجود در خلیج فارس مورد پذیرش قرار نگرفت و نقش ایران از ژاندارم وضع موجود به قدرت تجدید نظر تغییر یافت

تبارشناسی خلیج فارس

انقلاب ایران شرایط واقعی رفتار بین‌المللی را در خلیج فارس تغییر داد و برای تأمل در مورد معنی شرایط واقعی تغییر یافته به این نکته اشاره دارد که در گذشته حمله عراق به ایران پهلوی تجاوز در نظر گرفته می‌شد، اما اقدام مشابه عملی مشروع در قبال جمهوری اسلامی ایران تصور می‌شد

راهبردی و اقتصادی کاهش یابد و تا آنجا که به رهبری عراق مربوط می‌شد، جنگ، این کشور را تبدیل به حافظ منافع شرقی نظام دولت‌های عرب بدل کرده بود و به نخبگان سیاسی عراق فرصت سود بردن از خصومت درونی شده در مقابل نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در خلیج فارس و فراتر از آن را می‌داد. ایدئولوگ‌های ملی‌گرای عرب‌بعثی، ایرانیان را منبع اصلی مقاومت در قبال برتری جویی‌های عربی نشان دادند. حمله به ایران تنها به واسطه‌ی طرح خود به مثابه ژاندارم خلیج فارس نبود بلکه به واسطه رنجش عمیق عراق از نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در خلیج فارس بود. پیشینه ایران و عراق و بدگمانی ریشه‌دار، واکنشی به گسترش طلبی ایران و همراهی دولت‌های عرب شد. عراق خواستار مشروع جلوه دادن نقش خود به عنوان رهبر جهان عرب بود و تمایل بین‌المللی برای جلوگیری از گسترش انقلاب ایران نیز سبب شد که آن‌ها با آگاهی از برداشت ضد ایرانی عراق و حساسیت‌های روابط ایران و عراق، رژیم صدام حسین را برای این نقش ایده‌آل بدانند. از طرف دیگر جامعه بین‌الملل با نظارت بر جنگ مطمئن شد که هیچ طرفی پیروز نخواهد شد تا موازنه قدرت منطقه‌ای را برهم زند در این دوره آمریکا که نقش جنگ افروزانه آن از نظر بین‌المللی مشروع بود با حمایت از عراق به این رژیم فرصت داد تا تصوراتش را به عنوان قدرت غالب در خلیج فارس اعمال کند. در این دوره جنگ نه تنها تجلی بی‌نظمی در جامعه آنارشیست موقتاً مختل شده بود، بلکه وجه سازندگی بلند مدتی هم بر بافت‌های داخلی کارگزاران درگیر و ویژگی نظام فرهنگی منطقه‌ای در کل داشت.

فصل سوم: نظام وستفالی و جامعه آنارشیست خلیج فارس: جنگ دوم خلیج فارس و پیامدهای آن

نویسنده در آغاز این فصل تأکید دارد که انقلاب ایران شرایط واقعی رفتار بین‌المللی را در خلیج فارس تغییر داد و برای تأمل در مورد معنی شرایط واقعی تغییر یافته به این نکته اشاره دارد که در گذشته حمله عراق به ایران پهلوی تجاوز در نظر گرفته می‌شد، اما اقدام مشابه عملی مشروع در قبال جمهوری اسلامی ایران تصور می‌شد. آنچه تجاوز به ایران را در زمان شاه نامشروع می‌ساخت، بافت فرهنگی‌ای بود که جنگ قرار بود در درون آن رخ دهد. آگاهی مشترک در دوره پیش از انقلاب به رژیم عراق

شاه شد. در این دوره ملی‌گرایی ایرانی دوره پهلوی کم ارزش شد و همچنین حمایت از موضوع امت اسلامی و برادری اسلامی که توسط جمهوری اسلامی مطرح شد، توده‌های عرب را به فکر نفوذ سیاسی ایران سوق داد. با شکل‌گیری حکومت اسلامی رد حکومت پادشاهی در شیخ‌نشین‌های شورای همکاری خلیج فارس و عراق مطرح شد. از این نظر مواجهه بین نظر دولت ایران و آل سعود عمیق شد. در کنار ضدامپریالیسم‌گرایی و ضدسلطنتی بودن ایران، ضدملی‌گرایی (در ارتباط با حکومت بعثی عراق) چالش محوری برای بقای اشکال فرهنگی در منطقه خلیج فارس بود. نویسنده در این قسمت همچنین به جنگ ایران و عراق اشاره دارد و معتقد است تجاوز به ایران صرفاً نمی‌تواند به عوامل



نیروهای نظامی عربستان در کویت، ۱۹۹۱، جنگ دوم خلیج

اشتباه حمله عراق به کویت موقعیت مساعد و مشروع را برای آمریکا فراهم کرد و نقش آمریکا به واسطه فرهنگ سیاسی بین‌المللی و گرایش به دولت محوری و تداوم اصل حاکمیت ملی پدید آمد

تبارشناسی خلیج فارس

نیروهای چالش‌گر حفظ کرد. جامعه بین‌الملل علاقه‌ای به پیروزی قاطع یک طرف در این کشمکش‌ها نداشت بلکه بالاترین ویژگی برای آن حفظ تعادل منطقه‌ای بود. در مجموع جنگ دوم خلیج فارس محرکی برای سازماندهی دوباره نظام دولتی عربی و انعکاس تغییر از ملی‌گرایی عربی به محوریت اصلی حاکمیت بود.

فرسایش ملی‌گرایی عربی ابتکار عمل‌های جدیدی را در سیاست منطقه‌ای فراهم ساخت. بر اساس واقع‌گرایی نونبید بازنمایی‌ها از دگر (ایران) نرم‌تر شد و مسیرهای جدیدی برای گفتگو گشوده شد. از نظر نویسندگان بعد از این جنگ تغییراتی در مؤلفه‌های درونی دولت ایران روی داد. ایران در این زمان نیازمند سمت‌گیری دوباره سیاست خارجی خود در راستای سازگاری و برداشت اصلاحی نقش در روابط خارجی بود. ایران در این دوره اقدام به واسازی تدریجی بین‌المللی‌گرایی اسلامی - انقلابی و بروز دوباره آرایش ملی‌گرایانه شیعی / اسلامی کرد. از این رو تجدید رابطه با دولت‌های عربی خلیج فارس و همسایگان آغاز شد و دولت‌های منطقه با پیدایش سیاست‌های دولت محوری و کاهش تدریجی وفاداری‌های فراملی به سرمایه امنیتی بزرگ‌تری دست یافتند.

همزمان با این رخدادها جنگ دوم خلیج فارس برای آمریکا فرصت مناسبی برای بازگویی ادعای این کشور برای رهبری جهانی در فقدان تهدید جدی نظامی برای امنیت این کشور بود. اشتباه حمله عراق به کویت موقعیت مساعد و مشروع را برای آمریکا فراهم کرد و نقش آمریکا به واسطه فرهنگ سیاسی بین‌المللی و گرایش به دولت محوری و تداوم اصل حاکمیت ملی پدید آمد. از این زمان قاعده نظم جهانی و قواعد و هنجارهای رفتاری مناسب تنها زمانی مهم می‌شود که منافع آمریکا به مخاطره نیفتد. از این منظر در منطقه خلیج فارس نیز آمریکا به سیاست بلوک‌بندی سنتی بازگشت و تلاش داشت تا قدرت‌های دوست منطقه نظیر عربستان سعودی و دیگر دولت‌های کوچک را تقویت نماید یعنی به نوعی جایگزینی صلح آمریکایی برای ایجاد نظم در منطقه خلیج فارس پیش بینی شد.

فصل چهارم: لویتان کیست؟ منابع همکاری و کشمکش در خلیج فارس «پسا - خیالی»

می‌گفت که جنگ بین دولتی علیه یکی از ستون‌های نظام منطقه‌ای غیر قابل دفاع است اما اقدام مشابه پس از فروپاشی شاه علیه کشور مشابه مجاز و مورد حمایت بود و در حقیقت فرهنگ سیاسی غالب بین‌المللی را جامعه بین‌الملل تعیین می‌کند که جنگ بین دولتی مشروع است یا نه. از این نظر در حمله عراق به کویت نیز این مسئله مشهود است که در این تصمیم تصور بر آن بود که جامعه بین‌الملل اجازه تجاوز دیگر را خواهد داد. تفاسیر مطرح شده در مورد پیشینه هویتی رژیم بعث، اتفاقات جنگ ایران و عراق تصمیم گیرندگان عراقی را قانع کرد که حق تجاوز به کویت را مشروع بدانند. در حقیقت مبنای دولت عراق بر آن بود که قادر به داشتن نیروهای متحد در جهان عرب و ایفای نقش دایمی در جهان سیاست است. آن‌ها این نگرش را تقویت می‌کردند که این کشور کارگزار اصلی متحدسازی عربی است از این رو مرزها صرفاً یک اجتماع سیاسی را مشخص می‌کنند که می‌تواند ادغام شوند. آن‌ها بر این باور بودند که حاکمیت و استقلال در یک توطئه امپریالیستی و با هدف تقسیم امت عربی به اعراب و این منطقه تحمیل شده است. از این رو عراق نیروی مشروع برای بازگرداندن بخشی از سرزمین اصلی و بازگرداندن شاخه به اصل با حذف مرزهای ساختگی استعمار غربی است. نکته مهم در این جنگ آن است که یکی از دلایل شکست عراق عدم همراهی دولت‌های عربی بود زیرا تا پیش از این، حمله وسیعی از سوی کشور عربی به کشور عربی دیگر صورت نگرفته بود و این نکته‌ای است که برای دولت‌های عربی قابل پذیرش نبود. همچنین در کنار آن، این واقعیت که عراق از کویت رانده شد و یازده سال تحریم و حاکمیت سرزمینی مثله شده پدید آورد ثابت می‌کند که قدرت‌های سامان‌بخش جامعه بین‌المللی توان کافی برای تعادل بخشی به انقلاب، دو جنگ بین دولتی و بحران داخلی جدی را دارند. در هر دو جنگ خلیج فارس ایدئولوژی محوری فرهنگ سیاسی منطقه‌ای از جمله اسلام انقلابی و عرب‌گرایی انضمام طلب، فرهنگ سیاسی بین‌المللی و منافع بنیادین را در حفظ وضع موجود به چالش طلبید. زمانی ایران انقلابی تهدید به شمار می‌آمد و این زمان عراق با داعیه رهبری جهان عرب. در هر دو مورد جامعه بین‌الملل قاطعانه و خشونت‌آمیز اصل حاکمیت را در قبال

نویسنده این فصل را با بحث اصلاحات در دولت‌های خلیج فارس آغاز می‌کند که مورد ایران را نشانه آن می‌داند و به بحث دموکراسی اسلامی در ایران می‌پردازد و معتقد است دموکراتیک کردن اسلام سیاسی یا اسلامی کردن دموکراسی بیش از آن که پدیده‌ای روشنفکرانه باشد، پدیده‌ای سیاسی است که ترویج آن نه تنها در ایران بلکه در میان شیخ نشین‌های محافظه‌کار خلیج فارس دیده می‌شود که نمونه آن به اصلاحات بحرین و بازگشایی نظام سیاسی و باز شدن فضای باز سیاسی در ۱۹۹۸ اشاره دارد. از این زمان فعالیت‌های سیاسی برای ایجاد روابط و تعاملات جدید با کشورهای منطقه از طریق عقد قراردادهای فراهم شد. دولت ایران در ارتباط با عربستان سعودی، در چارچوب تمهیدات اطمینان‌سازی به نوعی مشروعیت رهبری آل سعود در عربستان سعودی و اهمیت این کشور را برای ثبات منطقه‌ای پذیرفت و به نوعی بازنگری در نمایش «خودشیعی - ایرانی» پس از انقلاب و «دگرسعودی - وهابی» پدید آمد. در مجموع روابط منطقه‌ای به میزانی ثبات یافت که مشاوره‌های دیپلماتیک در مورد موضوعات مرتبط و همکاری اقتصادی، تمهیدات قهری را معوق کرد. ایران و دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس یک شیوه کار منطقه‌ای تأسیس کردند که از اقدامات قهری و خطابه‌های خصمانه جلوگیری کرد به طوری که فوران جنگ و آنازشی به واسطه تقویت هنجارهای جماعتی مورد چالش قرار گرفت.

در این زمان با پررنگ‌تر شدن نقش آمریکا مواجه هستیم. از منظر نخبگان سیاسی، دانشگاهی و نو محافظه‌کاران، جنگ تصور از خود در این کشور را به‌عنوان ابر قدرتی چالش‌ناپذیر در سیاست بین‌الملل تحکیم کرد. آمریکا با ساختار اصلاحی نظام بین‌المللی احساس اطمینان داشت که حاشیه‌ای کردن دو ابر قدرت اصلی منطقه (ایران و عراق) منافع بلند مدت آمریکا در خلیج فارس را بدون واکنش جدی بین‌المللی در قبال تهدید حفظ خواهد کرد. اولین نمونه از اشتیاق ایالات متحده برای نقض قواعد و هنجارهای موجود در جامعه بین‌الملل، قانون تحریم ایران و لیبی و همچنین حملات و بمباران‌های مناطق عراق بود. با شروع تغییر در هویت دولتی آمریکا تأکید شده بود که سلطه فرهنگ نو محافظه‌کاری در این کشور و طرح موضع یک‌جانبه‌گرایانه توسط این دولت عامل اولیه در تعیین سیاست‌های این کشور در قبال خلیج فارس بود. پس از تحولات ۱۱ سپتامبر و پیش آمدن موقعیت تازه و چارچوب راهبردی آموزه جنگ پیش دستانه کابینه بوش، ایدئولوژی نو محافظه‌کاری پیش‌گویی‌های خودخواهانه‌اش را مطرح و برای حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳ سوق داد. در این دوره منبع مؤثر دیگر کشمکش بر فرهنگ سیاسی بین‌المللی خلیج فارس، پیدایش جریان نو بنیادگرایی در اسلام سیاسی بود. برخلاف ضدامپریالیسم‌گرایی مورد نظر متفکران و فعالان مسلمان نوانتقادی در شروع سده بیستم، گروه‌های نو بنیادگرا جنگ تمام‌عیاری علیه غرب آغاز کردند. شبکه‌هایی چون القاعده با رد هر دو شکل از سازگاری و تهدید ثبات رژیم‌های محافظه‌کار و وابسته به تضمین‌های امنیتی غربی مانند عربستان سعودی، به عمل پرداختند. این دو جریان نو بنیادگرایی و نو محافظه‌کاری قواعد هنجارهای بین‌المللی را نقض کرده و اختلاف و بی‌نظمی منطقه‌ای را دامن زدند. در این زمان در حالی که تمایل به

دگر سازی توسط دولت‌های منطقه پس از جنگ دوم خلیج فارس کاهش یافت، دولت آمریکا و شبکه‌های فراملی نظیر القاعده مقولات جدیدی از دشمن‌سازی را ابداع کردند که ذاتاً اختلاف‌زا است.

نویسنده در این بخش با ذکر شرایط این دوره در تلاش برای بیان این مسئله است که عدم توانایی دولت‌های منطقه برای گذر از فرآیند دگر سازی و دشمن‌سازی دیگر دولت‌ها برای خود، از نهادینه شدن روابط دوستانه میان دولت‌های منطقه جلوگیری می‌کند و سبب می‌شود که آن‌ها نتوانند در برابر قدرت‌های محافظه‌کاری چون آمریکا که تنها برای حفظ منافع خود به این منطقه نظر دارند موضع مناسبی اتخاذ کنند و به جای اتحاد با یکدیگر در مقابل قدرت‌های خارجی ناچار به قرار گرفتن در دار و دسته قدرت برتری جو در مقابل تهدیدات هستند.

فصل پنجم: پیش به سوی تبارشناسی فرهنگی آنازشی در خلیج فارس: تأملات نهایی و ایده‌هایی برای پژوهش‌های آتی.

هدف نویسنده در این بخش جمع بندی گفته‌های پیشین خود است. او بر این نکته تأکید می‌کند که علی‌رغم دوره‌های کوتاهی از خشونت محدود در جریان امور منطقه‌ای، این موضوع به تمام دوره‌ها تسری نمی‌یابد. همچنین جامعه خلیج فارس یک اجتماع امنیتی را نمی‌سازد. شانس‌های نهادینه شدن یک معماری امنیتی و یک اجتماع پایدار در دوره پیش از انقلاب به خاطر سیاست‌های هویتی خاص فراهم نشد. بنابراین اگر چه نظمی نسبی وجود داشت اما پایدار نبود. بعد از انقلاب ایران نیز دولت‌های منطقه در تلاش بودند تا نیروی اصلی ضد نظام بین‌المللی (ایران در جنگ اول خلیج فارس و عراق در جنگ دوم) را مجازات کنند. در این دوره حاکمیت زمانی مورد چالش قرار گرفت که بازیگران مشروعیت دولت‌ها را نمی‌پذیرفتند. تحلیل تجربی ثابت کرد که فعالیت‌های انقلابی ایران، بلندپروازی‌های سرزمینی عراق، برنامه فراملی سازمان‌های هراس‌پروری و آموزه پیش‌دستانه ایالات متحده در تناقض با هنجارها و نهادهای فرهنگ سیاسی منطقه‌ای و جهانی است و در حقیقت این موضوعات تهدیدی برای کلیت وضع موجود منطقه‌ای است. در تمام این موارد چالش مشروعیت علت کشمکش بود که به نوبه خود اهمیت نهاد حاکمیت مؤثر بر دولت‌ها را نشان می‌دهد. بنابراین یک لایه قواعد رسمی مشترک و هنجارهای مستقر جامعه بین‌المللی به‌طور اجتماعی ساخته شده است که بر ملت - دولت‌ها برای هم‌شکنی فشار وارد می‌کند. جامعه‌پذیری در این ساختارهای جهانی دولت‌ها را به مثابه بازیگران عقلایی تبدیل می‌سازد. به عبارت دیگر وابستگی حکومت‌ها به شناسایی حداقلی بیرونی برای پذیرفته شدن به مثابه یک ملت - دولت آن‌ها را به هم‌شکلی با مشخصه‌های فرهنگ بین‌المللی سوق می‌دهد. در این دوره جدید بر خلاف دوره احساسی گذشته، گفتگو، تعامل و ارتباطات، ابزارهای ضروری برای اعتماد سازی است. بنابراین ایجاد کنش ارتباطی و نهادینه کردن اشکال گفتگوی منطقه‌ای تضمین می‌کند که دیپلماسی به‌عنوان تنها زبان و وجه تعامل بین دولتی در خلیج فارس تقویت شود. همچنین در پایان معتقد است که پیدایش مفهوم اجتماع در خلیج فارس که عدم خشونت را الزام‌آور و مجاز به‌شمار آورد نیازمند درجه‌ای از همبستگی و منع کاربرد جنگ در هدایت امور بین دولتی است.